

کاربرد اصل مساوات در تضمین دادرسی بی طرفانه کیفری^۱

علی امیری*، جواد طهماسبی**، بتول پاکزاد***

چکیده

در این مقاله، «کاربرد اصل مساوات در تضمین دادرسی بی طرفانه کیفری» با روش توصیفی - تحلیلی، مورد پژوهش قرار گرفته است. بررسی ابعاد و زوایای اصول «مساوات» و «بی طرفی» مقرر در مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی کیفری و تشریح وجوه اشتراک و افتراق و نیز تبیین نقش این دو شاخصه آیینی در ارزیابی عملکرد قضات و سیاست تضمینی قانون گذار، از جمله اهداف این تحقیق است. هرچند تأکید بر اجرای اصل مساوات در قانون اساسی، دلالت بر جایگاه ممتاز این اصل در امنیت قضایی کشور دارد اما یافته‌های تحقیق بر آن است که قانون گذار در اعمال سیاست کیفری خود، از تمام ظرفیت‌های این مهم در استانداردسازی رفتار قضات بهره نچسته و در مواجهه با کنوانسیون‌های جهانی و استراتژی یگانگی حقوق بین الملل، راهبرد شفافی را در پیش نگرفته است. مآلاً اینکه امروزه قابلیت و اقتدار نظام، اقتضای آن را دارد تا با ابتنای به اصول ثابت و متغیر دین اسلام و فقه پویای جعفری و برحسب مقتضیات زمان، حتی المقدور هم‌آوا با حقوق بین الملل، به بازنگری فنی قوانین پردازد و در موارد مغایر، موضع قاطع خود را اعلام نماید. و با شفاف‌سازی

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده اول با عنوان «تضمین دادرسی بی طرفانه در حقوق کیفری ایران با تکیه بر آراء دادگاه عالی انتظامی قضات» با راهنمایی آقای دکتر جواد طهماسبی و مشاوره خانم دکتر بتول پاکزاد در دانشگاه آزاد واحد تهران شمال است.

* قاضی دادگستری، دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران شمال)، تهران، ایران
aliamiri13460401@gmail.com

** استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران شمال)، تهران،
tahmasebi.dr@gmail.com

*** استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران شمال)، تهران،
d.b.pakzad@gmail.com

قوانین و تبیین ملاک موجه بودن آرای قضایی و تصریح عنصر روانی تخلفات و تخلف‌انگاری خاص نقض اصول مساوات و بی‌طرفی در مراحل و مقاطع مختلف دادرسی همراه با مجازات مناسب، مراجع قضایی و نظارتی را در انجام این امر خطیر یاری دهد و از انباشت پرونده‌ها و طرح فاحش اعمال مقررات ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری جلوگیری به عمل آورد.

واژگان کلیدی: اصل مساوات، مساوات قانونی، مساوات قضایی، اصل بی‌طرفی، دادرسی بی‌طرفانه، دادرسی عادلانه

مقدمه

اصل «مساوات»، یکی از چالش‌برانگیزترین اصول حقوقی است که همواره کانون توجهات مجامع و مراجع داخلی و بین‌المللی بوده است. موضوع «دین» و «جنسیت» انسان به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌های تقریب مبانی حقوق بین‌الملل، نقش حیاتی و محوری در یکپارچگی سیستم حقوقی کشورها دارد. اندیشمندان اسلامی و علمای علم حقوق هر یک با اندیشه جهانی کردن حقوق بشر، بر آن بوده‌اند تا ساختار حقوقی کشورها را به وحدت و یگانگی بیشتری سوق دهند. در این همگرایی، عده‌ای با اعتقاد به دین محوری، و گروهی با اندیشه دین‌ستیزی، و دسته‌ای با تفکر جدایی دین از سیاست، و برخی نیز با رویکرد تکثرگرایی، به اظهارنظر و تعاطی افکار پرداخته‌اند. «دین» و «جنسیت» به‌عنوان دو متغیر مؤثر در عدالت شکلی و ماهوی، علی‌الخصوص در شدت و ضعف قرارهای تأمین و آرای قضایی در حقوق کیفری ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. ویژگی مکتبی بودن نظام و نقش حاکمیت دین در تدوین قوانین کشور و مغایرت نسبی آن با مقررات بین‌المللی از یک سو و حاکمیت سکولار در مراجع و سازمان‌های بین‌المللی و عجین شدن اجرای مقررات بین‌المللی با سیاست نظام سلطه و کم‌رنگ شدن قدرت اصل «حق تعیین سرنوشت» و «حق حاکمیت کشورها» با طرح موضوع حقوق بشر به‌عنوان یک تعهد بین‌المللی در اسناد و معاهدات بین‌المللی (اکبر لائیمی، ۱۳۹۵: ۷۲) و هم‌سویی و هم‌نوایی حقوقی اغلب کشورهای اسلامی با پذیرش نظام لائیک و فراهم شدن زمینه بیشتر فشارهای بین‌المللی بر کشور از سوی دیگر، قانون‌گذار را در موقعیت و انتخاب دشواری قرار داده است. اخیراً قانون‌گذار با تأکید به اجرای «اصل مساوات» در ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، رویکرد متفاوتی را نسبت به گذشته در پیش گرفته است. اما مسئله این است که آیا قانون‌گذار در قوانین کیفری و قانون نظارت بر رفتار قضات توانسته است از تمام ظرفیت‌های این اصل در سیاست تضمینی خود استفاده نماید؟ به عبارت دیگر، آیا اجرای «اصل مساوات» در فرایند دادرسی کیفری صرفاً ناظر به متهمین و مرتکبین جرم است یا رعایت آن نسبت به سایر اشخاص دخیل در پرونده‌های قضایی نیز جاری و ساری است؟ به تعبیر

دیگر اجرای مقررات ماده ۲ با وجود تأکید اصول سوم و بیستم قانون اساسی بر تساوی حقوق و حمایت یکسان از مردم، آیا متغیرهای «دین» و «جنسیت» متهمین در شدت و ضعف قرارهای تأمین و آرای قضایی مؤثر است؟ و در شرایط مساوی، اقتضای صدور قرارهای تأمین یکسان و مجازات برابر را دارد یا اجرای این ماده با سایر مقررات تخصیص یافته است؟ اعمال مساوات نسبت به مجازات حدود، قصاص و دیات با مجازات تعزیری و بازدارنده چگونه است؟ و با وجود شرایط برابر و اقتضای اجرای عدالت قانونی از حیث مجازات تعزیری و بازدارنده آیا اجرای به مساوات در تعیین نوع و میزان چنین مجازاتی نیز لازم است؟ و آیا فرایند مساوات صرفاً به قواعد دادرسی اختصاص دارد یا تشریفات دادرسی و آداب القضاء را هم شامل می‌شود؟ و اصولاً مساوات در پرتو دادرسی بی طرفانه از چه جایگاهی برخوردار است؟ آیا قانون‌گذار توانسته است در تبیین این اصل، سیاست شفاف و قاطعی را اتخاذ نماید؟ و اساساً نقض مساوات چه تأثیری بر دادرسی عادلانه و آرای قضایی دارد؟ و تخطی از این اصل از چه ضمانت‌اجرایی برخوردار است؟ کاربرد اصول مساوات و بی طرفی در دادرسی‌های حقوقی و کیفری چگونه است؟ به طور کلی وجوه اشتراک و افتراق قانونی تخلف از این اصول در مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی کیفری کدام است؟ و آیا اصلاحات اخیر قانونی در رابطه با «دین» و «جنسیت» اشخاص؛ از جمله تبصره ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و مواد ۴۹۹ مکرر و ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و بازدارنده) در خصوص «اهانت به ادیان و مذاهب قانونی و اقوام ایرانی» مصوب ۱۳۹۹/۱۰/۰۴، نشان از تغییر موضع و تحوّل بنیادی در سیاست تضمینی قانون‌گذار دارد؟ اصولاً چنین راهبردی تا چه میزان در تقریب مبانی حقوق بین‌الملل مؤثر بوده است؟

علی‌ای حال هرچند در این زمینه از نظر «موضوعی» قلم‌فرسایی فراوانی صورت گرفته است اما از حیث «عنوانی» و بررسی فنی و قانونی، پژوهشی نو و فاقد سابقه محسوب می‌شود. بنابراین توصیف وجوه افتراق و اشتراک اصول مساوات و بی طرفی قضایی مقرر در مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی کیفری و تبیین جایگاه و نقش اصل مساوات در تضمین دادرسی بی طرفانه، از اهداف کاربردی این مقاله بوده که بر آن بوده تا با روش توصیفی-تحلیلی، زوایای بیشتری از ابعاد این اصل راهبردی در تطبیق با حقوق بین‌الملل ارائه نماید.

۱. مفاهیم و تعاریف

«تضمین» در این پژوهش به معنای برعهده گرفتن تاوان و ضمانت شدن است (معین، ۱۳۸۸: ۲۷۰) و در اصطلاح حقوقی به معنای جای دادن مسئولیت یا تعهدی در ذمه‌ای است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸/۲: ۱۲۵۸) که بر دو نوع است. برخی از تضمینات عمومی با فرایند دادرسی مدنی

و کیفری مشترک است مانند؛ علنی بودن دادرسی، محاکمه در مدت معقول و بدون تأخیر غیر موجه، مستند و مستدل بودن رأی (محمدرضا کنگ سفلی، ۱۳۹۴: ۱۹۰-۱۴۴) و برخی دیگر از تضمینات خاص است و مختص امور کیفری می‌باشند، مانند؛ اصل برائت یا فرض بی‌گناهی متهم، حق تفهیم اتهام، اصل منع محاکمه یا مجازات مجدد (احمدی، ۱۳۹۶: ۳۷). مع الوصف واژه «تضمین» در این پژوهش؛ متضمن یک نوع تعهد رسمی و ضمانتی است که حاکمیت به‌عنوان یکی از وظایف و مسئولیت‌های راهبردی خود به‌منظور تأمین دادرسی بی‌طرفانه و عادلانه بر عهده دارد.

«دادرسی» مرکب از دو کلمه «داد» و «رسی» است و به معنی به‌دادخواهی یا به داد کسی رسیدگی کردن است (فضائلی، ۱۳۹۴: ۴۵). در فقه و حقوق به رسیدگی شکلی و ماهوی قضایی به ادعای طرح شده توسط مدعی اطلاق می‌شود (انصاری و طاهری، ۱۳۸۴/۲: ۹۴۶). در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، «دادرسی» متضمن دو مفهوم عام و خاص است. آیین دادرسی به مفهوم شایع و عام آن، حسب ماده ۱ این قانون، تمام فرایند رسیدگی از مرحله تعقیب و تحقیق و صدور حکم و اجرای احکام را شامل می‌شود و مفهوم خاص آن؛ صرفاً فرایند رسیدگی به پرونده‌های کیفری توسط دادگاه را در بر می‌گیرد. بنابراین در این پژوهش، فرایند دادرسی، محدود به رسیدگی‌های قضایی در مرحله دادگاه اعم از دادگاه بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور است. از این رو «دادرسی» به مفهوم خاص آن، مشمول همان تشریفات و فرایندی است که در صدر اسلام توسط دادرسان در محکمه انجام می‌گرفت (عوده، ۲۰۰۱: ۴۷).

واژه «بی‌طرف» به معنای کسی است که تعصب ندارد (معین، ۱۳۷۱: ۴۵) و «بی‌طرفانه» حالت شخصی است که موضع بی‌طرفی را اختیار کرده و جانب‌داری غیرقانونی به نفع یا ضرر یکی از طرفین ندارد و «دادرسی بی‌طرفانه» را می‌توان به اعمال قواعد و تشریفات دادرسی و رسیدگی‌های شکلی و ماهوی، بدون پیش‌داوری یا حُب و بُغض فراقانونی نهاد دادرسی نسبت به طرفین دعوا در هر مرحله از دادخواهی اعم از دادگاه بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور تعریف کرد. با این توضیح «تضمین دادرسی بی‌طرفانه کیفری» را می‌توان به «اطمینان‌بخشی حاکمیت به جامعه و مسئولیت‌پذیری دستگاه قضایی در تحقق فرایند دادرسی بی‌طرفانه و نظارت بر حسن اجرای قانون و حفظ و حراست از استقلال و بی‌طرفی و مصونیت قضایی دادرسان و در عین حال برخورد قانونی و قاطع با جرایم و تخلفات این حوزه تعبیر نمود.

مساوات به معنای برابری، عدالت و تساوی است. در فقه و حقوق به مماثلت در برابر قانون تعبیر می‌شود که در شریعت اسلام و حقوق عرفی مورد پذیرش قرار گرفته و قائل به هیچ استثنایی نیست مگر قانون به آن تصریح کرده باشد (انصاری و طاهری، ۱۳۸۴/۳: ۱۸۱۲). در اصطلاح حقوق

اساسی، به برابری سکنه یک کشور از لحاظ حقوق و تکالیف بدون توجه به جنس (زن و مرد)، صغر و کبر، نژاد، مذهب، زبان، عقاید و تابعیت اطلاق می‌شود (دهخدا، بی‌تا) و فرق آن با «عدل» در این است که عدل قرار دادن هر چیزی در جای خود است اما مساوات نفی تبعیض در رعایت استحقاق‌ها است (مطهری، ۱۳۷۴: ۳۱۷). «مساوات» در حقیقت از اساسی‌ترین مسائل در جهان‌بینی اسلام یعنی در مسئله «توحید» ریشه دارد. اندیشمندان اسلامی قائل به مساوات در اصل خلقت و بندگی، تکالیف، حقوق اجتماعی، برابری در مقابل قانون و مساوات در نیل به سعادت مادی و معنوی در چهارچوب مقررات و سنت‌های اسلامی می‌باشند کما اینکه در غرب موضوع مساوات مبتنی بر سه خط فکری عمده، یعنی مساوات در حقوق اساسی و رفاه مادی و فرصت‌های برابر است (حشمتی، ۱۳۸۴: ۹۰). بنابراین «از آنجا که افراد بشر، از لحاظ انسانیت با هم برابر، و از جهت آفرینش، با هم برادرند، از این جهت اسلام آنان را در حقوق و تکالیف انسانی نیز برابر و یکسان می‌داند. اگرچه از جهت حالات و استعداد و لیاقت باهم تفاوت دارند ولی این‌گونه تفاوت‌ها هیچ‌گاه باعث آن نخواهد شد که آنان در حقوق انسانی و تکالیف بشری از دیگران امتیاز داشته باشند (قربانی، ۱۳۴۸: ۱۷۳-۱۶۶). پیامبر اسلام (ص) در این باره فرموده‌اند: «الخلق امام الحق سواء؛ مردم در برابر قانون مساوی‌اند» (طبرسی، بی‌تا/۲: ۴۲۴). موضع مولای متقیان علی (ع) در یکسان خطاب قرار ندادن ایشان با فرد مسیحی از سوی قاضی (رسول‌زاده، ۱۳۷۴: ۲۱۰)، بیانگر سیره آن حضرت به برابری انسان‌ها و حفظ کرامت انسانی از حیث انسان به‌ماهو انسان است. کما اینکه علاوه بر مساوات قضایی، آن حضرت در عرصه اجتماعی و اقتصادی و تقسیم بیت‌المال نیز بر این امر تأکید داشته و با این مشی، راه‌های تبعیض‌آمیز را مسدود کردند (محقق‌داماد، ۱۳۸۲: ۵: ۷۱). مع الوصف «مساوات» در حقوق کیفری را می‌توان به رفتار برابر در اصول و تشریفات دادرسی مبتنی بر معیارهای قانونی و قضایی تعریف نمود که هدف از اجرای آن، تضمین عدالت در جامعه است. «مساوات حقوقی» مشتمل بر دو مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، ناظر به اجرای برابر «آیین دادرسی کیفری» نسبت به آحاد جامعه است و فرایند رسیدگی از مرحله دادسرا تا اجرای حکم را در بر می‌گیرد که مساوات مقرر در ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری که صرفاً ناظر به متهمین بوده، تعریف به اخص مساوات می‌باشد و مفهوم خاص «مساوات»، شامل اجرای یکسان فرایند شکلی و ماهوی مبتنی بر معیارهای قانونی و قضایی در دادگاه صلاحیت‌دار نسبت به کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی است که به آن «دادرسی عادلانه» نیز اطلاق می‌شود.

۲. مساوات حقوقی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه در اصول ۳، ۴، ۱۹، ۲۰ و ۲۱ با الهام از شریعت

اسلام، به رعایت «مساوات» به عنوان یک اصل بنیادین در کلیه شئون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قضایی و نسبت به تمامی شهروندان تأکید دارد. اصول ۳ (بند ۱۴) و ۴ قانون اساسی از جمله اصولی است که به موضوع «مساوات حقوقی» در حوزه قضا تصریح داشته و اجرای آن را نسبت به کلیه اشخاص در مراجع قضایی، لازم‌الرعایه می‌داند که اینک اخیراً قانون‌گذار توجه ویژه‌ای به این اصل در تضمین دادرسی داشته و برای اولین بار در قوانین شکلی بر آن تأکید نموده است. رهیافتی که لازم اما کافی به نظر نمی‌رسد. از این رو، «مساوات حقوقی» ناظر به مواضع برابر ذهنی و عینی مبتنی بر معیارهای قانونی و قضایی است که قضات را در تحقق عدالت قانونی از مظان خروج از بی‌طرفی برحذر می‌دارد. از این رو، ابعاد «مساوات حقوقی» متضمن دو جهت «قانونی» و «قضایی» است که بخشی از آن در قانون بدان تصریح گردیده و می‌توان از آن به «مساوات قانونی» نام برد و تشخیص و اجرای بخشی دیگر آن، به نهاد دادرسی محول شده که به «مساوات قضایی» تعبیر می‌شود.

۲-۱. مساوات قانونی

از اهمیت مساوات در حوزه قضا همان بس که قانون‌گذار در اصول متعدد قانون اساسی به رعایت این امر تأکید دارد. گرچه در قوانین عادی به عنوان یک اصل مستقل بابتی نگشوده و در قانون نظارت بر رفتار قضات تحت این عنوان نامی نبرده است، اما سیاست تضمینی مقرر در ماده ۲ نیز خالی از لطف نیست. هرچند «مساوات» در این ماده صرفاً ناظر به متهمینی است که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرایم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند لیکن از آنجا که «اصل برابری در مقابل دادگاه، در اصل برابری در مقابل قانون مستتر است» (مارتی، ۱۳۹۵: ۴۱۴)، مراعات آن نسبت به تمامی اشخاص دخیل در دادرسی اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی لازم است؛ چه‌آنکه «حمایت یکسان قانون و تسری یکسان قانون به کلیه اعضای جامعه، بدون لحاظ کردن موقعیت اجتماعی یا سیاسی آن‌ها، مبنای اصل تساوی در برابر قانون است» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۲۳) و نگرش محدود در این ماده به معنای چشم‌پوشی از این امر نسبت به سایر اشخاص نمی‌باشد؛ زیرا «این ماده تنها ناظر به وضعیت خاصی است و با توجه به عدم تصریح کلی به اصل تساوی افراد در برابر قانون، در قانون آیین دادرسی کیفری باید به اصول کلی از جمله اصول نوزدهم و بیستم قانون اساسی متمسک شد» (طهماسبی، ۱/۱۳۹۶: ۶۶). هرچند رفتار به مساوات نسبت به متهمین در این ماده ناظر به «قواعد دادرسی» بوده و به «تشریفات دادرسی» و «آداب قضایی» اشاره‌ای ندارد، لیکن تخلف از این امر، به لحاظ عدم ضمانت اجرای خاص، حسب مورد تحت عنوان تخلف از قوانین موضوعه یا خروج از بی‌طرفی در انجام وظایف قضایی قابل تعقیب بوده و مرتکب را مشمول مجازات واحد مقرر در مواد ۱۸ (درجه ۱ تا ۵) و ۱۷ (درجه ۸ تا ۱۳) این قانون می‌داند. در حالی که اخذ تأمین نامتناسب،

بدون رعایت شرایط مقرر در ماده ۲ و متغیرهای مقرر در ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری طبق تبصره ذیل این ماده، از مجازات درجه ۴ به بالا برخوردار است. علی‌ای حال در جایی که بزه‌دیدگان یا شرکای جرم، مسلمان یا غیرمسلمان و از یک جنس باشند با وجود شرایط فوق، رعایت مساوات قانونی در صدور قرارهای تأمین و آرای قضایی، ضروری است اما در مواقعی که چنین ویژگی و تجانسی برقرار نباشد، اجرای مساوات فاقد وجهت قانونی است؛ چه‌آنکه دو متغیر «دین» و «جنسیت»، در تعیین نوع و میزان مجازات و به‌تبع در صدور قرارهای تأمین کیفری نقش بسزایی داشته و هر دسته از شهروندان ایرانی موضوع اصول ۱۲، ۱۳ و ۱۴ قانون اساسی، اتخاذ تصمیم متناسب خود را اقتضا می‌کند و رسیدگی به جرایم این قبیل افراد بدون هیچ‌گونه تبعیضی، مستلزم اجرای قواعد جزایی مربوطه از جمله مقررات مقرر در مواد ۱۸ و ۳۰۱ و تبصره آن و ماده ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی بوده و در صورت ابهام، طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی قاضی مکلف است حکم قضیه را بر اساس فتاوا و کتب معتبر فقهی به دست آورد. چه‌آنکه اسلام، ویژگی‌های ظاهری و سایر امتیازات از این قبیل را ملاک برتری نمی‌داند (حجرات، ۱۳) و عامل عقیده و ایمان به خدا و فضیلت‌های معنوی است که به انسان ارزش می‌دهد (حشر، ۲۰) و جایگاه حقوقی او را تعیین می‌کند. از این‌رو کسانی که با بصیرت و باور دینی به یاری و نصرت دین خدا برخاسته‌اند (نساء، ۹۵) با کسانی که فارغ از چنین ویژگی هستند، تفاوت ارزشی و بنیادی قائل است (زمر، ۹) و کسانی که به مقابله و معارضه با دین خدا برخاسته و مانع جهانی شدن شریعت اسلام می‌شوند، از بسیاری از حقوق محروم کرده است (مائده، ۳۳). بنابراین مبانی استحقاق دیه در اسلام مبتنی بر حُسن و قُبْح فعلی و فاعلی است. به همین دلیل مشهور فقهای اسلام اعم از اهل تشیع و تسنن، بر اساس آیه ۹۲ سوره مبارکه نساء، قائل به عدم مساوات دیه مسلمان و غیرمسلمان و پایین بودن دیه غیرمسلمان هستند (امینی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۲۵). علاوه بر موضوع دین، «تنها اختلافی را که اسلام به‌عنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر و عینی و معنی‌دار می‌پذیرد، اختلاف موجود زن و مرد است» (عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۱۵۸). در جهان‌بینی اسلامی، تفاوت زن و مرد، به‌منظور کارکردهایی خاص است که قرار گرفتن هر یک در مدار متناسب با آفرینش خویش موجب می‌شود تا این دو به کمال و رشد صحیح دست یابند (تسخیری، ۱۳۸۴: ۶۲) که البته مدافعان برابری جنسیتی همواره به دنبال راهکارهایی برای موفقیت زنان در نقش‌های مردانه هستند. درحالی‌که برابری جنسیتی زمانی واقعاً تحقق می‌یابد که راهکارهای تشویق مردان به پذیرش نقش‌های زنانه نیز شناسایی شود (Kray & A. C, 2017). تبعیض‌های جنسیتی می‌تواند به این شکل باشد که جامعه به مرد بودن بهای بیشتری دهد؛ مرد بودن برای یک زن چیز بدی پنداشته نمی‌شود ولی زن بودن برای یک مرد تلقی بدی از آن

می‌شود (احمدی، ۱۳۹۷: ۳۱). مشهور فقهای اسلام در موارد غیر مصرحه در آیه ۱۷۸ سوره مبارکه بقره به دو برابری دیه مرد نسبت به زن معتقدند و در مقابل اقلیتی نیز قائل به مساوات دیه زن و مرد هستند (امیدی و رستمی، ۱۳۸۹: ۴۰). برخی بنای دیه در اسلام را بر تفاضل در حرمت و اعتبار و تفاوت در مرتبه می‌دانند (ابن‌العربی، بی‌تا/۱: ۴۷۸). و گروهی بازدهی بیشتر مردها در مسائل اقتصادی را دلیل این امر اعلام کرده‌اند (جوادی‌آملی، ۱۳۷۵: ۴۰۳) و برخی نیز با رد دلایل فوق و برابری دیه جنینی که روح در آن دمیده با دیه یک انسان بالغ یا یک زن شاغل را فاقد توجیه اقتصادی دانسته و معتقدند که باید حکم تفاوت دیه زن و مرد را تعدلاً پذیرفت. در مقابل، سه دسته قائل به مساوات دیه زن و مرد بوده و هر یک برای خود استدلالی ارائه نموده‌اند. در کشورهای عربی علی‌رغم این‌که اکثرآ تابع مذاهب اربعه عامه هستند اما قوانین موضوعه آنها عموماً متأثر از حقوق عرفی و مقتبس از حقوق کشورهای لائیک است. در سایر ادیان از جمله تورات و اناجیل اساساً نظام دیه وجود ندارد. در کشورهای اروپایی به‌ویژه انگلیس و فرانسه، در مطالبه خسارات، هیچ تفاوتی بین جنسیت مجنی‌علیه قائل نیستند و معیارهایی نظیر سرپرست خانواده و متأهل یا مجرد بودن و سطح سواد مجنی‌علیه ملاک تعیین دیه است (حاجی‌عزیزی، ۱۳۸۴) که غالباً با چنین معیاری، غرامت تعیینی برای مردان بیشتر از زنان است کما اینکه در مطالبه دیه اتباع خود از سایر کشورها، مکانیسم متفاوت و شناور خود را دارند. در قوانین و مقررات داخلی از حیث رعایت «مساوات» و «بی‌طرفی» در دادرسی‌های مدنی هم‌آوایی خوبی با قواعد و مقررات بین‌المللی وجود دارد و به جز در ادله اثبات دعوا از جمله موضوع قسامه و شهادت شهود یا از حیث ارث و دیه، تفاوتی چندانی دیده نمی‌شود؛ چه‌آنکه «موضوع دادرسی‌های مدنی رفع اختلافات بین مردم و قضاوت پیرامون اموال است اما موضوع دادرسی‌های کیفری خود انسان است» (طهماسبی، ۱۳۹۶: ۴۴) لیکن در امور کیفری و به‌دلیل عنایت خاص دین اسلام به سعادت و کرامت انسانی، مغایرت بیشتری با حقوق عرفی و بین‌المللی به چشم می‌خورد و همین امر نیز مانع ملحق شدن ایران به برخی از کنوانسیون‌های بین‌المللی شده است. هرچند در سنوات اخیر با تصویب تبصره ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و مواد ۴۹۹ مکرر و ۵۰۰ مکرر کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی موضوع «اهانت به ادیان و مذاهب قانونی و اقوام ایرانی»، مصوب ۱۳۹۹/۱۰/۰۴ و ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری، اقداماتی در این راستا به عمل آمده است لیکن با وجود حاکمیت قانون اساسی و سایر قوانین معارض از جمله مقررده ماده ۲۵۰ این قانون و ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی، نباید چنین تصور نمود که سیاست تضمینی قانون‌گذار دچار تحول اساسی شده و از مواضع بنیادین خود عدول نموده است.

در کنوانسیون‌ها و اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای، «اصل مساوات» به‌عنوان یک اصل مسلم حقوقی

پذیرفته شده است و موافقنامه‌های بسیاری به‌همین منظور منعقد گردیده‌است که «کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های سبعانه، بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز»، «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، «کنوانسیون اروپایی حقوق بشر ۱۹۵۰»، «کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر ۱۹۶۹» و «قانون حقوق بشر ۲۰۱۹» از آن جمله‌است. میثاق بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵) و میثاق بین‌المللی مربوط به رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹) و اعلامیه رفع کلیه اشکال نابردباری و تبعیض مبتنی بر مذهب یا عقیده (۱۹۸۱) و اعلامیه مربوط به حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی (۱۹۹۲) از جمله اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای است که قاضی را از تبعیض علیه گروه‌های آسیب‌پذیر منع کرده‌است. در ارزش پنجم اصول بنگلور و شرح آن؛ قاضی را به درک وجود تنوع در جامعه و تفاوت‌هایی که دارای منشأهای مختلف بوده، توجه داده و تضمین برابری رفتار با همگان نزد دادگاه‌ها، برای اجرای شایسته مسئولیت قضایی را ضروری می‌داند (شاه‌حیدری و همتی، ۱۳۹۶). به هر روی، اندیشه ایجاد وحدت نظام حقوقی و رویکرد همسان‌سازی حقوق داخلی کشور با قواعد بین‌المللی از دیرباز مطرح بوده‌است (ضیائی‌بیگدلی، ۱۳۷۳: ۸۰) و در سده‌های اخیر به‌منظور تقریب سیاست جزایی اسلام با قواعد و حقوق بین‌الملل، اندیشمندان زیادی با گرایش‌های مختلف تلاش نموده‌اند تا قواعد مشترکی از حقوق بین‌الملل ارائه نمایند. عده‌ای با تفکیک ناپذیر بودن دین از سیاست (مصباح یزدی، ۱۳۹۱)، گروهی با تفکر دین‌ستیزی و دسته‌ای با اندیشه جدایی دین از سیاست (سروش، ۱۳۷۶: ۴۲۵)، عده‌ای با عقاید لیبرالی (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۴)، برخی با منفک کردن دین رسمی از دین سنتی (حامد ابوزید، ۱۳۹۳) و جمعی نیز با عقیده فایده‌گرایی (فرح‌بخش، ۱۳۹۲: ۲۳۳)، به نوعی سعی در همگرایی، استحاله یا تقریب قواعد نظام حقوقی اسلام با نظام حقوق بین‌الملل داشته‌اند. در نظام مکتبی و مبتنی بر ولایت فقیه چنانچه هر موقع اجرای فرایض مهم الهی را مخالف صلاح کشور بدانند، می‌تواند به تعطیلی موقت آن حکم کند (صحیفه‌امام، بی‌تا/۲۰: ۴۵۱) اما چشم‌پوشی دائم از اصول لایتغیر اسلام غیرممکن است. نگرش متمایز دین اسلام به معنویت و کرامت انسانی از یک‌سو و خاتمیت، جامعیت (طباطبایی، ۱۳۷۴)، ثابت و لاتغییر بودن سنت الهی (فتح، ۲۳)، امکان همسویی تمام‌عیار با مقررات بین‌المللی را ممتنع کرده‌است (آل‌عمران، ۸۵). چه آنکه اسلام که سیاست آن عین دیانت و دیانت آن عین سیاست آن است (فاضلی، ۱۳۸۶: ۲۴) با سیاست مبتنی بر اصالت سود و آمیخته با قوانین نانوشته حقوق بین‌الملل تفاوت جوهری دارد؛ ظرفیت جهان‌شمولی دین مبین اسلام، در صورت تحلیل و تبیین مناسب آن، حتی می‌تواند جایگزین مناسبی برای قواعد بین‌الملل باشد. بنابراین تلاش برای پیاده کردن اندیشه از فرق سر تا نوک پا غربی شدن (تقی‌زاده،

۱۳۶۸) و تشبه به قواعد بین‌المللی، به‌ویژه نسبت به جوهرهٔ دین، به نوعی می‌توان تلبس به کفر و ارتداد و انکار ضروریات دین (خامنه‌ای، ۱۳۸۹: ۷۲) و در پیش گرفتن مشی ستیزه‌جویی و معارضه با قرآن و محاربه با خدا محسوب شود. امروزه چندقطبی بودن حقوق بین‌الملل و تعدد و تنوع نظام‌های حقوقی در جهان، معضل اصلی جامعهٔ بشری نیست بلکه فقدان معنویت و وجدان است که حسن همجواری و زندگی مسالمت‌آمیز کشورها را به قهقرا برده و عدالت و امنیت جهان را به مخاطره افکنده است. در این همگرایی، حقوق بدون اخلاق و اخلاق بدون پشتوانهٔ دین، راه به‌جایی نخواهد برد و «بدون ضمانت مذهب، اخلاق یک حسابگری بیش نیست» (ویل دورانت: ۴۷۸) و با معرفی احکام مترقی اسلام به جهان و فراهم نمودن زمینهٔ حکومت جهانی حضرت مهدی موعود (عج) است که نجات بشریت را در پی دارد. مواضع نابرابر و جلوه‌های چندجانبهٔ نظام سلطه که در دهه‌های اخیر به‌وفور پیاده و بر اساس قوانین نانوشته و چندلایهٔ حقوق بین‌الملل به اجرا گذارده می‌شود بیشتر جنبهٔ شعاری و فانتزی به‌خود گرفته و با مساوات واقعی، فاصلهٔ زیادی دارد. و پر واضح است که چنین محصولی، جوابگوی نیازهای جامعهٔ جهانی نمی‌باشد. قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی به‌حربه‌ای در دست کشورهای سلطه‌گر برای نیل به اهداف و مطامع نامشروع آنان بدل گردیده و تا جایی که با منافع و مقاصد آن‌ها در تضاد و تعارض نباشد، قابل احترام و اجرا خواهد بود.

۲-۲. مساوات قضایی

«قانون در عین حالی که واضح است، مبهم نیز هست» (منتسکیو، ۱۳۷۰: ۴۰۴) و «از آنجا که قانون‌گذار، آگاهانه یا ناآگاهانه، خود غالباً عبارات و اصطلاحات مبهم و غیردقیق به‌کار می‌برد» (حسنوند و اکبری، ۱۳۹۹: ۸۵)، موضوع مساوات نیز از این مقوله استثنا نیست. فلذا این نهاد دادرسی است که بار اجرا و تفسیر قانون را بر دوش می‌کشد. هرچند اجرای به مساوات قواعد دادرسی و قرارهای تأمین و حتی نفس محکومیت در شرایط مساوی نسبت به حدود، قصاص و دیات، امری مطلوب به نظر می‌رسد لیکن تعیین یکسان نوع و میزان مجازات‌های تعزیری و بازدارنده، بدون توجه به اصل سودمندی و فردی کردن مجازات‌ها و شرایط مقرر در مادهٔ ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، برخلاف منصفیت و معدلت قضایی است و چه بسا اتقان آرا و موجه، مستدل و مستند بودن آرا موضوع مواد ۲۳۹، ۲۵۰ و ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ناظر بر اصول ۳، ۴، ۱۹، ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی را مخدوش سازد. به تحقیق اجرای مساوات نه محدود به متهمین در شرایط برابر بوده و نه اقتضای تساوی در همهٔ شئون را دارد. هرچند محول نمودن احراز این امر به قضات رسیدگی‌کننده، تا حدودی در جبران خلأهای موجود و نارسایی‌های قانونی و تعدیل استحقاق‌ها

مؤثر است اما فقدان تعریف و معیار مشخص در این باره، اجرای مطلوب مساوات در فرایند رسیدگی‌ها را با چالش جدی مواجه می‌کند و همین امر، خود به شکل‌گیری استنباطات قضایی و اعمال تبعیضات ناروا و تخلف خروج از بی طرفی دامن زده و امکان پادمان مطلوب و تعقیب انتظامی در این زمینه را سلب نموده است. سوای برخورد قضایی ارفاق‌آمیز معمول با متهمین اُنات در شرایط برابر و با وجود تأکید قانون‌گذار بر اعمال یکسان قانون نسبت به آحاد افراد جامعه، دو متغیر «دین» و «جنسیت»، نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای در صدور قرارهای تأمین و «موجه» بودن آرای قضایی و حتی رفتار نابرابر قضایی در شرایط برابر داشته که نباید چنین امری را خارج از سیاست کیفری و اهداف اجرای مجازات‌ها و مؤلفه‌های «موجه» بودن آرا تلقی نمود. دیدگاه‌های متفاوت فقهی و جواز این امر با استناد به قاعده نفی جعل سبیل و آیه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء و حدیث الاسلام یعلو و لایعلی علیه (صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ۴۰) و نفی سلطه تشریعی (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۵۰۱) به دلیل شرافت اسلام (طباطبایی حائری، بی تا/۲: ۳۹۴) و عدم پرداختن به این امر در اصل ۱۹ قانون اساسی و تمایز مجازات مقرر در قوانین کیفری و سایر ابهامات در ساختار آرای متقن، موجب شده است تا دادگاه‌ها مواضع متفاوتی را اتخاذ نمایند. علی‌رغم اعتقاد برخی از فقها به برتری دادن مسلمان بر کافر در جلسه دادرسی (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۴/۷۱) در مقابل دسته‌ای با استناد به روایات و احادیثی در این زمینه، از جمله استناد به عموم و اطلاق روایت، رعایت مساوات در برقراری اشاره و نگاه و نشستن در هنگام قضاوت نسبت به طرفین (صدوق، ۱۴۱۳: ۳/۱۴) چنین رویکردی را مخالف سیره مولای متقیان می‌دانند و اجرای چنین امری را از عوامل ناامیدی در تحقق عدالت و حتی در میان دشمنان پنداشته‌اند (کلینی، ۱۴۰۷: ۷/۴۱۳). در نگاه جامع امام خمینی (ره) آیه نفی سبیل را ناظر به دورنمای کلی و ساختار فکری جامعه اسلامی و دفع شبهه عقیدتی در باب ناچار بودن مسلمانان به پذیرش قضای الهی در برتری کافران معنی کرده است؛ چه‌آنکه جنبه ایجابی قاعده نفی سبیل نمی‌تواند مبنایی معقول و پذیرفتنی در مناسبات ملل باشد (احمدوند و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۸ و ۱۴۵). امروزه نگرش برابر در برخورد با متهمان و مجرمان بدون توجه به جنسیت آن‌ها حتی از سوی فمینیست‌ها مطرود است. «در قرن نوزدهم، برابری جنسیتی در برابر قانون یک هدف رادیکال بود و تساوی در برابر قانون از اصول برخی از شاخه‌های فمینیسم محسوب می‌گردید اما برخی دیدگاه‌های فمینیستی متأخر معتقدند که مساوات قانونی و رسمی برای ایجاد برابری واقعی و اجتماعی بین زنان و مردان کافی نیست. ایده آل برابری رسمی ممکن است زنان را به دلیل عدم انطباق باهنجارهای مردانه مستأصل کند، درحالی که ایده آل رفتار متفاوت ممکن است کلیشه‌های جنسیتی را تقویت نماید» (Jaggar, 1994). فقدان تعریف و معیار مشخص از «موجه» بودن آرا، همراه با سایر عوامل و

آسیب‌های موجود، سبب شده است تا مراتب اتقان آرا تضعیف و روزبه‌روز بر تراکم آمار پرونده‌های اعمال مقررات ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری افزوده شود و نظارت قاطع مراجع نظارتی را کم‌فروغ نماید. هرچند دستورالعمل ارزیابی اتقان آرای قضایی ۱۴۰۰/۱۲/۰۴ ریاست قوه قضائیه تا حدودی به برخی از مصادیق و مؤلفه‌های این امر پرداخته و اهتمام بدان بی‌تأثیر نخواهد بود اما بدون رفع ابهامات قانونی، نباید انتظار تحول چشمگیری در این باره داشت. بنابراین اجرای اصل مساوات قضایی نسبت به این قبیل متهمان در راستای ماده ۲ خود ناظر به بخشی از مقررات اصل قانونی بودن تعقیب و تحقیق می‌باشد که تخلف از آن حسب مورد طبق تبصره ذیل ماده ۲۵۰ مذکور و بند ۸ ماده ۱۴ و ماده ۱۸ و بند ۴ ماده ۱۷ قانون نظارت، مستوجب تعقیب و مجازات انتظامی است.

۳. جایگاه بی‌طرفی

یکی از مؤلفه‌های دادرسی عادلانه و شرط لازم تحقق آن، اصل بی‌طرفی در دادرسی است (ناجی‌زواره، ۱۳۸۵: ۳۱). اصل بی‌طرفی رابطه تنگاتنگی با اصل مساوات داشته و هم‌پوشانی خوبی باهم دارند. گرچه برخلاف اصل مساوات در قانون اساسی به‌صراحت از این امر نامی نبرده است لیکن از براینده اصول ۳، ۵۶ و ۱۶۶ این قانون، ضرورت وجود این فریضه را به‌خوبی می‌توان احراز نمود کما اینکه در قوانین عادی، چنین امری مسبوق به‌سابقه است. در ماده‌واحد قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵، کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی دادرسی و ضابطان قوه قضائیه را مکلف به رعایت حق و حقوق مراجعین و مراعات اخلاق و موازین اسلامی نموده است. هرچند در این ماده، نامی از مراجع تجدیدنظر و دیوان عالی و سایر مراجع قضایی و شبه‌قضایی نبرده است، لیکن با اصلاح ماده ۷ قانون آیین دادرسی کیفری در تاریخ ۱۳۹۴/۳/۲۴ کلیه مقامات قضایی را مکلف به اجرای آن کرده و بر این اساس هرگونه رفتار برخلاف اخلاق و موازین اسلامی قضات را می‌توان کنترل و به‌عنوان تخلف از قوانین موضوعه، تحت تعقیب قرار داد. بنابراین اهمیت و ارزش «حق برابری» و «حق برخورداری از کرامت انسانی» به‌عنوان مبانی اصل بی‌طرفی (هاشمی، ۱۳۸۴)، قانون‌گذار را بر آن داشته تا از طریق قوانین متعدد، همواره بر اجرای این اصل آیینی تأکید نماید. گرچه برخی مستقل بودن دو «حق کرامت انسانی» و «حق برابری» را صحیح نمی‌دانند و معتقدند که نقض «حق برابری» می‌تواند به نقض «حق کرامت انسانی» نیز منجر شود و ذکر «حق برابری» خود نتیجه نقض «حق کرامت انسانی» محسوب می‌شود (ناجی‌زواره، ۱۳۹۴) ولی چنین استنباطی در همه جا صادق نیست و نقض «حق برابری» همیشه نقض «حق کرامت انسانی» را در بر ندارد. مضافاً اینکه رعایت «حق کرامت انسانی» نسبت به اشخاص حقوقی، سالبه به‌انتفای موضوع است و اجرای اصل بی‌طرفی قضایی در رسیدگی به‌دعاوی

و اتهامات چنین اشخاصی صرفاً به اعتبار مبانی «حق برابری» امکان پذیر است. مع الوصف «اصل بی طرفی قاضی، تضمینی برای سلامت دادرسی است و حق برخورداری مردم از یک محاکمه عادلانه و بی طرفانه را به منصفه ظهور می‌رساند» (زراعت، ۱۳۸۲: ۹۱) و هر دادرسی باید خود را از نظر ذهنی و عینی و هرگونه رفتار، گفتار و پنداری که شائبه خروج از بی طرفی و جانبداری از آن استنباط می‌شود، برحذر بدارد و بدون هیچ حب و بغضی طبق قانون به پرونده‌های مرجوعه رسیدگی نماید تا بتواند قضاوت مطلوبی داشته باشد. گرچه جانبداری ذهنی و تمایلات فکری به نفع یکی از طرفین تازمانی که جنبه عینی به خود نگیرد، قانوناً خروج از بی طرفی محسوب نمی‌شود و عملاً هم چنین قصد و اراده‌ای قابل اثبات نیست، لیکن استدامت و عدم اجتناب از چنین طرز تفکر و ذهنیتی، امکان تحقق و تبدیل آن از مسار اندیشه به فعل را فراهم خواهد آورد و در عالم واقع دادرس را از ریل عدالت خواهی منحرف خواهد کرد. پیامبر اکرم (ص) با نهی سوگیری و انحراف فکری قاضی به یک طرف دعوا فرموده‌اند: «قاضی از توجه به یکی از متخاصمان در مقام نگاه کردن و القای کلام به شهود و توجه ذهنی به یک طرف نزاع نهی شده است» (فقه الرضا، ۱۴۰۶: ۲۶۰) و حتی لازم است دادرس در قضاوت خود از استناد به ارتکازات ذهنی بدون وجود قرائن و امارات یا دلایل قانونی غیرقابل ارزیابی توسط دیگران در پرونده خودداری نماید چه آنکه «بی طرفی دادرس در واقع از این اندیشه سیراب می‌شود که قاضی نباید خود را به عنوان شاهدهی در پرونده‌ها دلالت و راهنمایی کند؛ از این رو معلوماتی که او شخصاً قبل از طرح دعوا در آن باره داشته است، نمی‌تواند در محاکم عدلیه موجب صدور حکم شود؛ زیرا در این صورت قاضی به منزله شاهد تلقی می‌شود. از آنجایی که ساختار دادرسی بر ادله قانونی استوار است، بی طرفی با معیار عینی تضمین می‌شود و وقتی که دادرس باید در ارزیابی این دلایل بی غرضی خود را اثبات نماید، این معیار «شخصی» است که پای به میان می‌نهد» (محمودی، ۱۳۹۶: ۱۲۰). بنابراین «بی طرفی» در امر قضا متضمن دو جنبه حُسن فاعلی و حُسن فعلی است. چه آنکه عموم و اطلاق «تخلف خروج از بی طرفی در انجام وظایف قضایی» موضوع بند ۴ ماده ۱۷ قانون نظارت، هر نوع رفتار ناقض بی طرفی در رابطه با امر قضا در هر مرجع قضایی و توسط هر قاضی برخوردار از ابلاغ قضایی را شامل می‌شود و دادرسی بی طرفانه نسبت به بی طرفی قضایی، مفهوم مضیق تری دارد. با این وصف حُسن فاعلی در دادرسی بی طرفانه ناظر به نهاد دادرسی بوده و حُسن فعلی آن متوجه فرایند دادرسی است که از انواع و مراتبی برخوردار است. بخشی از دادرسی بی طرفانه ناظر به اصول و تشریفات دادرسی است که همین امر خود بر دو نوع است. فرایندی از دادرسی متضمن رفتاری است که تخطی از آن طبق تبصره ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری از موجبات نقض آرا محسوب می‌شود و بخش دیگر آن دارای درجه اهمیت کمتری

است و با وجود اینکه در زمره اصول و تشریفات دادرسی است اما تأثیر آن بر حق و حقوق و منافع طرفین دعوا به نحوی نیست که بی اعتباری دادنامه را به دنبال داشته باشد اما در هر صورت رابطه مستقیمی با وصف عدالت خواهی نهاد دادرسی داشته و چنانچه عدالت او را زایل یا مخدوش نماید و مراتب تردید در صلاحیت او را فراهم آورد، مطابق ماده ۴۴ قانون نظارت، در صلاحیت قضایی دادرسی تجدید نظر خواهد شد. نوع دیگری از رفتار قضایی بی طرفانه، رفتاری است که در زمره اصول و تشریفات دادرسی نبوده و تأثیری نیز بر اصل دعوا ندارد اما رابطه مستقیمی با دادرسی عادلانه داشته و انجام آن به شکل مطلوب فرایند دادرسی کمک می کند و مراعات آن آرامش بیشتر اصحاب دعوا و تقویت جایگاه بی طرفی را در پی دارد. این نوع از بی طرفی فی الواقع در زمره آداب القضاء و اخلاق حرفه ای است و از فرایند رسیدگی های قضایی یا مرتبط با آن محسوب می شود که احتراز از آن برای کلیه قضات لازم الرعایه است و به عنوان یکی از مؤلفه های نظارت و ارزیابی رفتار قضات، نقض آن مطابق بند ۴ ماده ۱۷ قانون نظارت، مستوجب همان مجازاتی می داند که برای سایر انواع خروج از بی طرفی مقرر گردیده است.

علاوه بر بی طرفی نهاد دادرسی، سایر عوامل اداری و معاضدتی و دیگر اشخاص مرتبط و ذی مدخل در فرایند دادرسی، نقش مؤثری در تضمین دادرسی دارند. چه آنکه «بی طرفی صرفاً «خصوصیت شخصی قاضی» نیست بلکه بی طرفی، حسب مورد وصف ساختار دادرسی، رفتار و گفتار و ذهن و فکر یا وضعیت ظاهری کلیه اجزای سیستم دادرسی کیفی است» (ناجی زواره، ۱۳۹۴: ۳۲) البته مسئولیت و نقش محوری دادرسان در تصدی شعب و مدیریت قضایی پرونده ها و اختیارات و تکالیف آنان در تصمیم گیری ها و اصدار آرا را نباید جزئی پنداشت و قبح تخلفات و انحراف دادرسان با دیگر عوامل مرتبط را در یک ردیف و هم سنگ هم قلمداد نمود. چه آنکه صف در قوه قضائیه، قاضی است و نهاد دادرسی نقش محوری و سازنده ای در تحقق عدالت شکلی و ماهوی و توسعه امنیت قضایی جامعه دارد. در ماده ۱۰ دستورالعمل «حفظ کرامت و ارزش های انسانی قوه قضائیه» مورخ ۱۳۹۸/۴/۲۵ کارکنان را از رفتارهایی که شائبه جانبداری یک طرف را تقویت می کند، بر حذر می دارد. مع الوصف استقلال و بی طرفی قضایی از لوازم «تضمین دادرسی بی طرفانه» و اصول مسلم حقوقی محسوب می شود که مسئولیت آن، چه از حیث ذهنی و چه از حیث عینی متوجه دو قطب سازمانی و فردی است. البته در این راستا نباید جایگاه مدیریت ارجاع پرونده ها با وجود ویژگی نامحسوس و ناملموس آن در فرآوری رسیدگی های شکلی و ماهوی نادیده انگاشت (طهماسبی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۷). در بند ۳ منشور اروپایی قضات آمده: «قاضی نه تنها باید بی طرف باشد بلکه همه باید او را بی طرف ببینند.» و در ارزش دوم اصول بنگلور مقرر می دارد:

«بی طرفی برای ایفای مناسب منصب قضایی اساسی است. بی طرفی نه تنها خود تصمیم بلکه فرایند تصمیم گیری را نیز در برمی گیرد» (شاه حیدری و همتی، ۱۳۹۶). بنابراین «تضمین های ساختاری به منظور حمایت از متهم و تأمین دادرسی عادلانه، قانع کننده نیست. بلکه علاوه بر آن، در هر دادرسی به طور خاص و از نگاه ناظر بی طرف، محاکمه باید منصفانه و بی طرفانه به نظر برسد. به این منظور آیین کنترل کننده لازم است تا نه تنها قضات را از اعمال جانب داری بازدارد که از نماد و نشان جانب داری نیز دور سازد. و اگر خلافی یافت، قضات را از پرونده یا حتی دادگاه حذف کنند» (فضائلی، ۱۳۹۴: ۲۵۰). در دادنامه شماره ۵۷۷۱ مورخ ۱۳۳۲/۱۲/۶ دادگاه عالی انتظامی قضات آمده: «از آنجا که سر و کار قاضی با همه طبقات است، برای آنکه بتواند وظیفه خود را بدون شائبه انجام دهد، می بایست از اتصال و ارتباط به هر دسته و جمعیتی اجتناب و احتراز نماید، کسی که به این سمت منصوب می شود، باید طرف اعتماد و اطمینان افراد و ارباب رجوع باشد، پس باید بی طرفی خود را کاملاً حفظ نماید و اعمالی از او سر نزنند که موجب سلب اعتماد اهالی از او شده و نسبت به او بدبین باشند. و اما این شخص (قاضی) نه تنها حکمی را که درباره چند متهم داده، متناسب مقامش نبوده و رعایت بی طرفی را ننموده... برعکس به منظور جلب تمایلات خارجی و معرفی خود به جانب داری از دسته مخصوص وجود قانون را نیز انکار کرده است... و جملاتی را که در حکم مندرج گردیده، طرز و اسلوب آن صریحاً دلالت در تمایلات خارج از حدود وظیفه دارد لذا به مجازات درجه شش (انفصال دائم از خدمت قضایی) محکوم می گردد» (حیدرزاده، ۱۳۷۷: ۲۷۰). تقابل دو رویکرد علمی و قضایی، راجع به لزوم اثبات عنصر روانی در تخلف خروج از بی طرفی به لحاظ کیفیت تدوین قوانین موضوعه به ویژه تبصره ذیل ماده ۱۸ و بند ۴ ماده ۱۷ قانون نظارت، امروزه به عنوان یکی از چالش های مهم در تضمین دادرسی بی طرفانه مطرح است. عده ای معتقدند که «طرف داری عمدی ناقض دادرسی بی طرفانه است ولی طرف داری غیر عمدی نیز چون در هر حال به اعتماد عمومی و سلامت دادرسی لطمه وارد می کند البته نه از باب نقض بی طرفی بلکه از باب نقض سایر قواعد، دادرسی منصفانه و همچنین معتمدانه را نقض می کند» (ناجی زواره، ۱۳۹۴: ۲۳). دادگاه عالی انتظامی قضات نیز در دادنامه شماره ۴۸۸-۹۷/۶/۳۱، قصد حمایت از یک طرف پرونده در خروج از بی طرفی قاضی به طور «عاملانه» و «عامدانه» ملاک تخلف از این اصل می داند. در مقابل، دسته دیگر با استناد به بند ۴ ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات، بر این عقیده اند که تخلف خروج از دادرسی بی طرفانه هم به طور عمدی و هم غیر عمد امکان پذیر است؛ زیرا اصولاً عنصر روانی در مورد تخلفات شرط نیست و صرف اثبات نقض مقررات و انتساب وقوع فعل مادی به مرتکب در این باره کفایت می کند مگر تخلفاتی که لزوماً به احراز عمد آن تصریح شده

باشد. در دادنامه‌های شماره ۱۰۱-۱۳۷۰/۵/۲۹ و ۹۵-۱۳۷۰/۵/۲۷ شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات برخلاف دادنامه مذکور، سوءنیت و غفلت لفظی و تعمدی نبودن تخلف و کم‌تجربگی و تازه کار بودن را مؤثر در مقام ندانسته است (کریم‌زاده، ۱۳۸۰: ۶۲ و ۲۹۳). علی‌ای‌حال با عنایت به عموم و اطلاق تخلف خروج از بی‌طرفی در انجام وظایف قضایی و از برابری نظرات مطروحه چنین استنباط می‌شود که اولاً تخلف خروج از دادرسی بی‌طرفانه، به‌نحو عمد و غیرعمد واقع می‌شود. ثانیاً نتیجه تخلف خروج از دادرسی بی‌طرفانه باید وقوع حداقل یکی از تخلفات انتظامی باشد و تحقق آن بدون ارتکاب تخلف از قوانین موضوعه و سایر تخلفات انتظامی، امکان تحقق چنین تخلفی را غیرممکن می‌سازد. ثالثاً صرف ارتکاب تخلف یا تخلفات انتظامی، تخلف خروج از دادرسی بی‌طرفانه محسوب نمی‌شود و ارتکاب چنین تخلفاتی می‌تواند ناشی از ضعف دانش قضایی یا اهمال در انجام وظایف محوله و سایر دلایل و تخلفات مقرر در قانون نظارت بر رفتار قضات باشد. رابعاً در صورتی تخلف واحد، مصداق تخلف خروج از دادرسی بی‌طرفانه تلقی می‌گردد که تخلف ارتكابی از نوع رفتار تبعیض‌آمیز و جانب‌دارانه باشد و از آن سوگیری تلقی گردد یا سوءنیت دادرسی در ارتکاب آن احراز شود یا تخلف واحد ارتكابی ناشی از رفتار متعدد مرتکب، عرفاً اقتضای به نفع یک طرف و به ضرر طرف دیگر را داشته باشد. خامساً بی‌طرفی در مقطعی ممکن است به نفع یک طرف و در مقطعی به ضرر او انجام گیرد، چنین تغییر مواضعی، دادرسان را از مسئولیت ارتکاب تخلف خروج از دادرسی بی‌طرفانه مبرا نمی‌کند و چنانچه طرف‌داری در مقاطع مختلف احراز شود، امکان تحقق چنین تخلفی وجود دارد.

۴. قلمرو مساوات و بی‌طرفی

از آنجا که فرایند دادرسی یک پرونده با پرونده دیگر متفاوت بوده و هر پرونده اوضاع و احوال مختص به خود را دارد، فلذا قلمرو فرایند اصول مساوات و بی‌طرفی به‌عنوان دو شاخصه آیینی، محدود و محصور به محتویات همان پرونده و متوجه اقدامات همان دادرسی است. بنابراین وحدت موضوع و یگانگی دادرسی و اصحاب دعوا در پرونده‌ها، ملاک و مبنای نقض بی‌طرفی و مساوات قضایی نمی‌باشد و استنباط قضایی متهافت نهاد دادرسی، نباید مناط و معیار تخلف و تخطی از اصول بی‌طرفی و مساوات قضایی واقع شود و انتظار رسیدگی مشابه از آن داشت. بنابراین رجوع به پرونده‌های دیگر مرجوعه، زمانی قابل‌استناد است که نسبت به موضوع واحد و فراخور نظرات حقوقی و شخصیت طرفین و بدون اعتقاد علمی در مقاطع مختلف، مواضع دوگانه‌ای را اتخاذ نماید. از این‌رو، به‌منظور اثبات تقصیر یا اجرای تبعیض‌آمیز قانون و کشف تخلف یا تخلفات احتمالی، سوابق تصمیمات و مواضع حقوقی در دیگر پرونده‌های مشابه، مناط اعتبار خواهد بود. علی‌ای‌حال

بعد از ارجاع و ثبت پرونده و تحویل فیزیکی یا الکترونیکی آن تا اتخاذ تصمیم و صدور رأی و مختومه شدن پرونده، مسئولیت و مدیریت قضایی آن، متوجه متصدی دادگاه و نهاد دادرسی است و هرگونه رفتار و اخلاق حرفه‌ای قضات حتی خارج از محیط دادگاه و دفتر شعب در این باره مؤثر در مقام خواهد بود. بنابراین دامنه و قلمرو بی طرفی و مساوات قضایی و التزام به قواعد این اصول نسبت به هر پرونده‌ای از حیث زمانی محدود و از حیث مکانی نامحدود است. مع الوصف از نظر منطقی، این دو اصل از رابطه عموم و خصوص من وجه برخوردار است که ذیلاً به برخی از مهم‌ترین وجوه تمایز و تشابه این دو اشاره می‌شود:

۱-۴. وجوه افتراق اصل «بی طرفی» با «مساوات»

اصل بی طرفی با مساوات قضایی، موضوع مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی کیفری، به رغم برخورداری از وجوه تشابه، از جهاتی نیز متمایزند و همین اختلاف، زمینه نگرش مستقل و تفکیک این دو اصل از همدیگر را فراهم آورده است. از وجوه تمایز این دو، می‌توان به متفاوت بودن شخصیت مخاطبین موضوع اشاره کرد. طبق ماده ۲، «مساوات» صرفاً نسبت به اشخاصی جاری و ساری است که اولاً متعدد باشند. ثانیاً در جایگاه متهم قرار گرفته باشند. ثالثاً در شرایط مساوی مرتکب جرم شده باشند. رابعاً اتهام آنان مشابه باشد. خامساً موضوع تخلف نسبت به قواعد دادرسی واقع شده باشد. سادساً مؤلفه‌های مقرر در ماده ۲۵۰ این قانون از جمله دین و جنسیت متهمین، یکسان باشد. در این صورت وجود حداقل دو «متهم» ملاک و مناط مقایسه و ارزیابی قرار می‌گیرد و لازم نیست که متهمین در یک پرونده و طرف هم باشند، چه بسا همکار یا شریک جرم هم محسوب شوند اما در تخلف از اصل «بی طرفی»، اطراف پرونده، معمولاً رقیب و خصم هم بوده و از سبب متفاوتی برخوردارند که در جرایم عمومی، دادستان از جهت حیثیت عمومی بزه، به عنوان یکی از اطراف پرونده و در دعوی خصوصی، اشخاص متضرر از جرم در مقام شاکی به عنوان یکی از اصحاب دعوا با متهم، اطراف پرونده را تشکیل می‌دهند و شخصی که از او طرف‌داری شده لازم نیست، متهم باشد و عملکرد جانب‌دارانه دادرسی له یا علیه یکی از طرفین پرونده، خروج از اصل بی طرفی را محقق می‌سازد. از دیگر تفاوت‌های این دو، در نوع رفتار ارتكابی است. رفتار موضوع خروج از اصل «بی طرفی» از عنوان خاصی برخوردار نمی‌باشد و هر رفتاری که مربوط به وظایف قضایی است و برای مقصودی له و علیه یکی از اصحاب دعوا انجام شود، در زمره تخلف خروج از بی طرفی قرار می‌گیرد، لیکن تخلف از اصل مساوات، صرفاً رفتار نابرابر از نوع «قواعد» دادرسی را شامل می‌شود و تشریفات دادرسی و سایر رفتارهای خارج از فرایند دادرسی را در بر نمی‌گیرد. تخلف از اصل بی طرفی برخلاف تخلف از اصل مساوات، از عنوان مستقل انتظامی برخوردار بوده و به تبع

مجازات آن نیز در بسیاری از موارد با مجازات تخلف از اصل مساوات متفاوت است؛ چه آنکه قانون‌گذار نسبت به اصل مساوات قضایی به‌طور خاص تخلف‌انگاری نکرده است و هرگونه تخطی از این اصل، طبق عمومات قانون نظارت و ماده ۱۸ این قانون ناظر بر ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری نسبت به متهمین و طبق اصول ۳، ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی، نسبت به سایر اشخاص تحت عنوان تخلف از قوانین موضوعه، مرتکب قابل تعقیب انتظامی است. البته از حیث مصداقی با تخلف «خروج از دادرسی بی طرفانه» و «خروج از اصل بی طرفی در انجام وظایف قضایی» موضوع بند ۴ ماده ۱۷ قانون نظارت که مستقلاً به‌عنوان تخلف از آن نامی نبرده، علی‌رغم تفاوت در مجازات، دارای وجه مشترکی است. تفاوت در ماهیت عمل از دیگر وجوه افتراق اصول مساوات و بی طرفی است. چه آنکه اصل بی طرفی دارای ماهیت درونی و ذهنی است و تخلف از این اصل، زائیده اندیشه و عقیده انحرافی دادرسی بوده و عینیت بخشیدن به چنین طرز تفکری از نتایج ارتکاز ذهنی او است و چه بسا در عمل، وضعیت ملموس و محسوسی به خود نگیرد و در چهارچوب اختیارات قضایی به عمل آید یا چنان وجهه قانونی به آن داده شود که به سهولت و از محتویات پرونده، جانب‌داری او را نتوان احراز نمود لیکن مساوات متوجه رفتار یکسان عینی دادرسی بوده و عنصر مادی تخلف از قواعد دادرسی در پرونده ملموس است و نیازی به بررسی و اثبات ندارد و نفس عمل خود‌گویا و مثبت تخلف و رفتار تبعیض‌آمیز دادرسی است. به تعبیر دیگر، بی طرفی، حُسن فاعلی و مساوات، حُسن فعلی است. هرچند در تخلفات عنصر روانی نقشی ندارد اما خروج از بی طرفی عمدی در تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون نظارت از جمله ویژگی‌های قانونی این اصل محسوب می‌شود. موضوع مساوات در صورتی که از نوع قواعد دادرسی باشد، در زمره مساوات حقوقی و چنانچه از نوع تشریفات دادرسی و در خارج از فرایند جلسات رسیدگی، صورت گیرد، مصداق آداب‌القضاء خواهد بود و چنانچه نسبت به طرفین واقع شود، نقض آن از مصداق تخلف «خروج از بی طرفی در انجام وظایف قضایی» بوده که طبق بند ۴ ماده ۱۷ این قانون قابل تعقیب و مجازات است. تفاوت در نوع فعل از دیگر وجوه تمایز این دو اصل می‌باشد. تخلف خروج از دادرسی بی طرفانه، محدود به فعل و رفتار خاصی نبوده و به‌طور مستقل و به ذات، فعل یا ترک فعل خاصی، عنصر مادی تخلف خروج از بی طرفی محسوب نمی‌شود. معمولاً هر فعل یا ترک فعل جانب‌دارانه‌ای که قانون‌گذار ارتکاب آن را ممنوع کرده و متضمن عنوان خاص یا عام تخلفات انتظامی باشد، می‌تواند موضوع عنصر مادی تخلف خروج از اصل بی طرفی قرار گیرد. با این وصف عنصر مادی تخلف خروج از بی طرفی فی‌الواقع تخلف ثانویه و نتیجه تخلفات اولیه ناشی از انحراف از فرایند دادرسی به‌نفع یا ضرر یک طرف دعوا بوده که ممنوعیت آن قبلاً اعلام گردیده است. علی‌ای حال

چنانچه رفتار جانب دارانه ممنوعه از عنوان تخلف خاص مقرر در قانون نظارت یا دیگر قوانین برخوردار نباشد از مصادیق عام تخلف از قوانین موضوعه و مشمول مجازات مقرر در ماده ۱۸ این قانون خواهد بود ولی عنصر مادی تخلف از اصل مساوات، فی نفسه از تخلفات انتظامی نبوده بلکه اعمال قواعد دادرسی در شرایط نابرابر است که خصیصه تخلف به آن می دهد؛ عملی که چه بسا در شرایط غیر مشابه، تخلف نباشد و به تنهایی امری قانونی و حتی لازم نیز به نظر برسد. از دیگر وجوه افتراق این دو، تخلف ناپذیر بودن امر بی طرفی است که نهاد دادرسی در هر شرایطی و حتی با وجود متفاوت بودن دین و جنسیت طرفین، مراعات آن لازم است لیکن نسبت به اصل مساوات چنین عموم و اطلاقی وجود ندارد و ماده ۲ با مقرر ماده ۲۵۰ و ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی تخصیص یافته و متغیرهای آن بر کیفیت اجرای قواعد دادرسی مؤثر است. از دیگر تفاوت های این دو مربوط به مخاطب و مراجع اجرای آن ها است. هرچند حوزه اجرای این اصول در کلیه مراحل و مقاطع رسیدگی ها کاربرد دارد، لیکن قلمرو مساوات در ماده ۲ بیشتر متوجه متهمین و فرایند رسیدگی در دادرسی است که در مقام تعقیب و تحقیق و به نحو غیرترافیعی امکان پذیر است و قلمرو بی طرفی موضوع ماده ۳ غالباً ناظر به دادرسی و فرایند دادرسی در دادگاه است که در مقام دادرسی و به طور ترافیعی، انجام می گیرد.

۲-۴. وجوه اشتراک اصول «بی طرفی» و «مساوات»

به رغم وجوه تمایز اصل «بی طرفی» با اصل «مساوات»، این دو اصل از اشتراکاتی نیز برخوردارند. یکی از وجوه مشترک این اصول، آیینی بودن آن ها است که به عنوان دو معیار سنجش دادرسی عادلانه و دو شاخصه مهم رفتاری در ارزیابی رفتار و عملکرد قضات مورد استفاده قرار می گیرد. اشتراک در مبانی، از وجه تشابه دیگر این دو است. با وجود اینکه اصل مساوات از اصول عمومی محسوب می شود و در سایر حوزه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز کاربرد گسترده ای دارد اما در مقایسه با اصل بی طرفی که صرفاً از صبغه حقوقی برخوردار است و غالباً در منازعات و مناقشات موضوعیت دارد از قلمرو محدودتری برخوردار است؛ اما مبانی هر دو اصل مبتنی بر «حق کرامت انسانی» و «حق برابری» بوده و معمولاً دلایل ارتکاب تخلف این دو، از یک منبع سرچشمه می گیرد و متغیرهایی را تشکیل می دهد که ریشه در مبانی علمی، اعتقادی و اخلاقی دارد. امکان مراجعه به دیگر پرونده ها به منظور احراز و اثبات تخلف خارج از پرونده مطروحه، از دیگر وجوه اشتراک این دو می توان برشمرد. هرچند در بادی امر اصل بی ملحوظ نظر قرار دادن اوضاع و احوال پرونده مطروحه بوده اما چنانچه برای اثبات مواضع بی طرفی و نحوه استنباط متنوع رفتار مختلف نسبت به موضوع واحد نیازی به مراجعه دیگر پرونده های جریانی یا مختومه باشد،

محدودیتی وجود ندارد. تداخل نتیجه اصل بی طرفی با فرایند اجرای اصل «مساوات» و رابطه عموم و خصوص من وجه این دو از جمله اشتراکات دیگر آن‌ها است. چه آنکه اصل مساوات خود قسیم و بخشی از اصل «بی طرفی» است و در برخی جهات نتیجه نقض اصل بی طرفی محسوب می‌شود. کما این که در تعریف عام اصل بی طرفی، به اجرای بدون حُب و بغض و افراط و تفریط قانون و عدم ترجیح بلا مرجح یک طرف دعوا بر طرف دیگر و اجتناب از جانب‌داری نسبت به اطراف پرونده تعبیر می‌شود که تعریف به اجل و اعلا بی طرفی است و متضمن مفهوم هر دو اصل بی طرفی و مساوات قضایی است و از جهاتی رعایت بی طرفی نسبت به طرفین پرونده تعریف خاص و مضیق اصل بی طرفی است و در تخلف از اصل بی طرفی به مفهوم خاص آن دادرسی له و علیه یک طرف پرونده صورت می‌گیرد که اجرای قانون با حُب و بغض را نیز شامل می‌شود لیکن در تخلف از اصل مساوات قضایی، لزوماً دادرسی به نفع یا ضرر طرف مقابل واقع نمی‌شود و ممکن است له یا علیه یکی از آن‌ها به عمل آید و تأثیری در حق و حقوق طرف دیگر نداشته باشد.

نتیجه

مساوات و بی طرفی در مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان دو معیار آیینی نقش بسزایی در تضمین دادرسی کیفری دارد. رابطه تنگاتنگ و عموم خصوص من وجه این دو به گونه ای است که وجود یکی بدون دیگری، تحقق دادرسی عادلانه را با چالش جدی مواجه می‌نماید. اصولاً ابتدای مساوات در حوزه قضا بر بی طرفی است و اجرای بی طرفی هم مبتنی بر مساوات می‌باشد و وجود این دو اصل لازم و ملزوم یکدیگر بوده و از ضروریات امر دادرسی محسوب می‌شود. تأکید قانون به رعایت یکسان قواعد دادرسی در شرایط مساوی نسبت به متهمین در ماده ۲، نافی اعمال این امر نسبت به سایر اشخاص نخواهد بود. اجرای مساوات در فرایند دادرسی، در شرایط مساوی مطلقاً و در شرایط نابرابر از حیث آداب القضاء و تشریفات دادرسی بدون هیچ گونه تفاوتی در خصوص تمام اشخاص در پرونده‌های قضایی جاری و ساری است و نقض این مقرر از حیث قواعد و تشریفات دادرسی در صورتی که به آن درجه از اهمیت باشد که موجبات بی اعتباری رأی صادره شود از موجبات نقض دادنامه است. اصول مساوات و بی طرفی در حقوق بین الملل و اغلب نظام‌های حقوقی پیشرفته جهان، به عنوان دو قاعده مسلم حقوقی به رسمت شناخته شده و همواره بر اجرای آن‌ها تأکید دارند، اما هیچ‌گاه به درستی و به طور شفاف و جامع و مانع به کیفیت فرایند اجرای این امر در اسناد بین المللی و قوانین داخلی پرداخته‌اند و همچون مقرر ماده ۲ ناظر به متهمین، ضابطه کاربردی خاصی برای آن تعریف نکرده‌اند تا هم قضات در اجرای عدالت بتوانند قضاوت مطلوبی را به منصفه ظهور بگذارند و هم مراجع نظارتی، پادمان قاطع و صریحی به عمل آورند. بنابراین از مفاد

مواد ۲، ۳، ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی و اصول ۱۹، ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی و سیره مولای متقیان علی (ع)، چنین به نظر می‌رسد که مساوات در دادرسی مدنی و کیفری راجع به «تشریفات دادرسی» و «آداب القضاء» رعایت یکسان آن نسبت به همگان با هر دین و مذهبی لازم‌الرعایه است و در خصوص «قواعد دادرسی» نیز جز در مواقع اختلاف در دین و جنسیت طرفین، رعایت چنین امری ضرورت دارد و در این زمینه با کنوانسیون‌ها و حقوق بین‌الملل اشکال عمده‌ای به نظر نمی‌رسد. لیکن در موارد مغایر است که همواره کشورهای مدعی حقوق بشر، به دلیل سکولار بودن مرجع سازمان ملل و به تبع ابزار اعلامیه حقوق بشر و عدم شایستگی و درک درست از مفاهیم حقوق بشر اسلامی و مبانی دینی (ذاکریان، ۱۳۸۱: ۶۲) با ابتدای به پیوستن ایران به معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی از جمله اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیون حقوقی مدنی و سیاسی در قبل از انقلاب و عدم عضویت یا پیوستن مشروط به برخی کنوانسیون‌های بین‌المللی در بعد از انقلاب، با برخورد سیاسی و گزارش‌های به اصطلاح نقض حقوق بشر و صدور قطعنامه‌های متعدد از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد (سازمان بسیج اساتید دانشگاه‌ها و مراکز علمی، پژوهشی و آموزشی کشور، ۱۳۹۳) از یک‌سو و الزام‌آور بودن کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و اختصاص دادگاه ویژه رسیدگی به این امر، و ورود به حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت کشورها و پذیرش نظام لائیک کشورهای عربی - اسلامی و عدم هم‌سویی در عمل به قوانین الهی و در نتیجه اعمال فشار نظام سلطه بر ایران از سوی دیگر، معضلاتی را در این عرصه فراهم آورده‌اند و موجب شده است تا در تقابل حاکمیت قوانین الهی و بشری، دو جریان حقوق بشر اسلامی و غربی - اروپایی شکل بگیرد و صف‌آرایی جبهه حق و باطل را در اذهان تداعی نماید. کما اینکه گستردگی ابعاد و دامنه شمول بند ۴ ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات، و در عین حال نامناسب بودن مجازات انتظامی درجه ۸ تا ۱۳ برای تخلف از اصل بی‌طرفی از جمله پاسخ سلام دادن یک طرف دعوا و پاسخ ندادن سلام به طرف دیگر در مقایسه با مجازات ۲ تا ۵ درجه‌ای مقرر در ماده ۱۸ این قانون برای تخلف از قواعد دادرسی و اصل مساوات موضوع ماده ۲ این قانون، ایجاب می‌نماید تا با نگرش واقع‌بینانه به این امر، نسبت به تفکیک مسئولیت‌ها و تبیین نقش عنصر روانی تخلفات در ساختار رسیدگی‌های انتظامی و تخلف‌انگاری توأم با مجازات مناسب نسبت به اصل مساوات و شفافیت بخشیدن به مصادیق موجه بودن آرا و قواعد تعدد و تکرار و تعلیق تعقیب در تخلفات انتظامی، تعریف روشنی از اصول مساوات و بی‌طرفی به عمل آید و بدون ارجاع مراجع قضایی و حقوقی به منابع فقهی، با بهره‌گیری علمی از اجماع فقها و اندیشمندان برجسته اسلامی و نظرات فنی علمای علم حقوق و ظرفیت فقه پویای مذهب جعفری، دلایل موافقان و مخالفان در تعارض با حقوق بین‌الملل

مجدداً مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد و تا جایی که امکان هم‌آوایی در این باره وجود دارد، قوانین در جهت یگانگی حقوق بین‌الملل اصلاح و در موارد ممتنع، با اتکال به خداوند متعال و اتکا به اقتدار و قابلیت نظام، موضع شفاف و قاطعی در برابر کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی اتخاذ گردد و در جهت تبیین عظمت شریعت جهانی اسلام و فلسفه احکام نورانی آن اهتمام درخوری به عمل آید تا هم بتوان حقوق بشر اسلامی کامل و جامعی به جهانیان عرضه داشت و هم فرایند دادرسی درخور شأن والای قضای اسلامی را به منصفه ظهور گذاشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

فارسی

- احمدوند، محسن، محمدتقی قبولی و محمدتقی فخلعی (۱۳۹۵)، «نگرشی نو در مفاد قاعده نفی سبیل و نسبت سنجی آن با اصل عدالت در روابط بین‌المللی»، فصلنامه علمی پژوهشی فقه، سال بیست و سوم، شماره اول.
- احمدی، ابراهیم (۱۳۹۷)، «انعطاف‌ناپذیر دانستن نقش‌های جنسیتی و دفاع از تبعیض‌های جنسیتی»، پژوهشنامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، شماره اول.
- احمدی، محمد عارف (۱۳۹۶)، دادرسی منصفانه، تهران: نشر میزان.
- اکبری لائیمی، مرتضی (۱۳۹۵)، «اجرای حق تعیین سرنوشت، تقابل حقوق بشر با حاکمیت دولت‌ها»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۹۶.
- امیدی، جلیل، رستمی، سهیلا (۱۳۸۹)، «دیه زن و رویارویی دو دیدگاه در فقه اهل تسنن»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۴.
- امینی، محمدامین، ناصر مریوانی و اصغر عربیان (۱۳۹۹)، «واکاوی مستندات نابرابری دیه مسلمان و غیرمسلمان در فقه اسلامی»، دوفصلنامه علمی فقه مقارن، سال هشتم، شماره ۱۶.
- انصاری، مسعود و محمدعلی طاهری (۱۳۸۴)، دانشنامه حقوق خصوصی، جلد ۳، تهران: محراب فکر.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، لیبرال و محافظه‌کاری، تهران: نشریه‌نی.
- تسخیری، محمدعلی (۱۳۸۴)، «اسلام و توسعه و نقش زن مسلمان»، فصلنامه بازتاب اندیشه، شماره ۵۹ و ۶۰.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۶۸)، زندگی‌توفانی، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات محمدعلی علمی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸)، مسوط ترمینولوژی حقوق، جلد ۲، چاپ چهارم، تهران: گنج دانش.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، زن در آیینه جلال و جمال، چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی رجا.
- حاجی‌عزیزی، بیژن (۱۳۸۴)، بررسی فقهی و حقوقی دیه زنان، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس.
- حسونوند، محمد و مینا اکبری (۱۳۹۹)، «گذار قاعده تقنینی به قاعده گذاری قضایی در رویه قضایی دیوان عدالت اداری با تأکید بر حقوق استخدامی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۴، شماره ۱۱۲.
- حشمتی، ماشاءالله (۱۳۸۴)، «مفهوم مساوات در نهضت مشروطه»، معرفت، شماره ۹۵.
- حیدرزاده، هادی (۱۳۷۷)، تعقیب انتظامی فضات، تهران: نشرآزاده.
- خامنه‌ای، علی (۱۳۸۹)، رساله‌اجوبه‌الاستفتائات، تهران: انتشارات بین‌المللی المهدی.
- دلماس مارتی، می‌ری (۱۳۹۵)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: نشر میزان.
- دهخدا، علی اکبر (بی‌تا)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۸۳)، اسرائیل شناسی، آمریکا شناسی، شماره ۲، تهران: مرکز مطالعات بین‌الملل.
- زراعت، عباس (۱۳۸۲)، اصول آیین دادرسی کیفری ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
- رسول‌زاده خوبی، اسماعیل (۱۳۷۴)، قضاوت‌ها و حکومت عدالت‌خواهی علی بن ابیطالب (ع)، چاپ

- ششم، تهران: انتشارات یاسین.
- سازمان بسیج اساتید دانشگاه‌ها و مراکز علمی، پژوهشی و آموزشی کشور (۱۳۹۳)، «تعارضات بین قوانین موضوعه ایران»، فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، دوره ۳، شماره ۵.
 - سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، مدارا و مدیریت، چاپ اول، تهران: نشر صراط.
 - شاه‌حیدری پور، محمدعلی و مجتبی همتی (۱۳۹۶)، شرح اصول رفتار (بنگلور)، معاونت توسعه قضایی قوه قضائیه مرکز مطالعات توسعه قضایی، تهران: انتشارات خرسندی.
 - ضیائی بیگدلی، محمد (۱۳۷۳)، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: انتشارات گنج‌دانش.
 - طهماسبی، جواد (۱۳۹۶)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ سوم، تهران: نشر میزان.
 - طهماسبی، جواد، بتول پاکزاد و علی امیری (۱۴۰۰)، «کاربرد مدیریت ارجاع در تضمین دادرسی بی طرفانه کیفری»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۴.
 - عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷)، کلیات قانون اساسی، تهران: انتشارات مجد.
 - فرح‌بخش، مجتبی (۱۳۹۲)، جرم‌انگاری فایده‌گرایانه، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
 - فاضلی، عبدالرضا (۱۳۸۶)، «جامعه مطلوب در اندیشه فقهی - سیاسی شهید مدرس»، گنجینه معارف، شماره ۵۷.
 - فضائلی، مصطفی (۱۳۹۴)، دادرسی عادلانه، چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
 - فضائلی، مصطفی (۱۳۹۳)، «جایگاه و اصول دادرسی عادلانه در حقوق بشر و دکتری قضایی اسلام»، پژوهشی تطبیقی حقوق اسلام و غرب، شماره ۱.
 - قربانی، زین‌العابدین (۱۳۴۸)، اسلام و حقوق بشر، تهران: انتشارات صدر.
 - کریم‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، نظارت انتظامی در نظام قضایی، چاپ اول، تهران: روزنامه رسمی.
 - محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۲)، «حقوق بشر»، دانشنامه امام علی، جلد ۵، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 - محمدی کنگ سلفی، احسان (۱۳۹۴)، دادرسی عادلانه در قلمرو کیفری ایران، چاپ اول، تهران: مجد.
 - محمودی، پدram (۱۳۹۶)، اصول راهبردی دادرسی منصفانه، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
 - مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، حقوق و سیاست در قرآن، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
 - مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، اسلام و مقتضیات زمان، جلد ۱، تهران: انتشارات صدرا.
 - معمار، ثریا (۱۳۹۳)، «تحلیل جامعه مفهوم عدالت از دیدگاه حضرت علی (ع)»، فصلنامه شیعه‌شناسی، شماره ۴۷.
 - معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
 - موسوی خمینی، روح ... (۱۳۹۶)، صحیفه، جلد ۲۰، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
 - منتسکیو، شارل لوئی دو سکوندن (۱۳۷۰)، روح القوانين: به انضمام درآمدی بر روح القوانين، جلد ۱، ترجمه: علی‌اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.

- ناجی زواره، مرتضی (۱۳۹۴)، دادرسی بی طرفانه در امور کیفری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- ناجی زواره، مرتضی (۱۳۸۵)، «دادرسی بی طرفانه در امور کیفری»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۵۶ و ۵۷.
- نصر حامد ابوزید (۱۳۹۳)، متن، قدرت، حقیقت، تهران: نشر نیلوفر.
- ویل دورانت (۱۴۰۰)، *لذات فلسفه*، مترجم: عباس زریاب خونی، چاپ بیست و هفتم، تهران: انتشارات علمی.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۴)، *حقوق بشر و آزادی‌های اساسی*، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

عربی

- ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن حسین (شیخ صدوق) (۱۴۱۳ق)، *من لایحضر الفقیه*، ج ۳، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله (بی تا)، *احکام القرآن*، چاپ اول، بیروت: دارالجمیل.
- حلّی، ابن ادریس، احمد بن محمد (۱۴۰۸)، *السرائر*، ج ۳، قم: دفتر مطالعات اسلامی.
- طباطبایی حائری، سید علی بن محمد (بی تا)، *ریاض المسائل*، قم: مؤسسه آل البیت.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، *المیزان*، قم: انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه.
- عوده، عبدالقادر (۲۰۰۱)، *الموعه، العصریه فی الفقه الجنایی الاسلامی*، جز دوم، جلد اول، مصر: دارا الشروق للنشر والتوزیع.
- کلینی، الکافی (۱۴۰۷ق)، *اصول کافی*، جلد ۷، قم: دارالحدیث.
- محقق حلّی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن‌الحسن (۱۴۰۹ق)، *شرایع الاسلام*، جلد ۴، تهران: انتشارات استقلال.
- نجفی، محمدحسین (صاحب جواهر) (۱۴۰۴)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

انگلیسی

- American Convention on Human Rights, 1969.
- Kray, L. J., Howland, L., Russell, A. G., & Jackman, L. M. (2017). "The effects of implicit Gender role theories on gender system justification: Fixed beliefs strengthen masculinity to Preserve the status quo". *Journal of Personality and Social Psychology*, 112 (1), 98.
- European Convention on Human Rights, 1950.
- Human Rights Act 2019.
- Inter-American Convention to Prevent and Punish Torture (Inter-American Convention on Torture).
- International Covenant on Civil and Political Rights, 1966
- Jaggar, Alison. (1994) "Part One: Equality. Introduction". In *Living with Contradictions: Controversies in Feminist Social Ethics*. Boulder, CO: Westview Press.
- Universal Declaration of Human Rights, 1948.